

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۵)

پنج‌شنبه ۰۶-۰۵-۱۴۳۳؛ ۱۰-۰۱-۱۳۹۱؛ ۲۹-۰۳-۲۰۱۲

I. توضیحات

1. **انکار اهل جمود:** از دیرباز، اهل تقوا از علماء مسلمان نسبت به تکفیر اهل قبله هشدار داده‌اند و آن را حرام و از شنیع‌ترین گستاخی‌ها نسبت به ائمت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- دانسته‌اند. با این وصف، کسانی از اهل جهل و جمود نا آگاهانه، و برخی از اصحاب مکر و فریب برای ریاست دنیایی و تقرب به صاحبان زر و زور بدون رعایت عدل و انصاف پیوسته این و آن را به دلالتی واهی و با سخنانی پر طمطراق تهی تکفیر نموده‌اند، و در این میان شیخ صاحب فصوص بیش از هر کس دیگر آماج نقدهای غیر عالمانه و هتاک‌های جاهلانه بوده است تا آنجا که برخی او را تکفیر نموده‌اند و کافر خوانده‌اند. برای مثال، به تازگی نویسنده‌ای سنی مذهب چند صفحه‌ای را در نقد شیخ ابن عربی نوشته است، و حکم کرده است به کفر شیخ ابن عربی به خاطر اعتقاد به وحدت وجود. وی هم چنین چند قول از شیخ را که با ظاهر باورهای رسمی مذهبی او سازگار نیست نقل کرده است، و به زعم خود آنها را معنا کرده است، و نتیجه گرفته است که این سخنان کفر است. در اینجا بخشی از تکفیرات این شخص را ملاحظه می‌کنیم....

2. **ضرورت تعلیم حقایق الهی:** تحمیق‌ها و تکفیرها و تهدیدهای اهل قشر و حجاب و اصحاب عناد و لجاج، که گستاخانه و جاهلانه به هتک حرمت اهل حق و معرفت می‌پردازند، موجب شده که جمع بسیاری از مردم در تاریکی جهل و ظلمات ظلم محبوس شوند، و محروم مانند از معارف الهی و تعلیمات نورانی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و امامان معصوم از اهل بیت او- علیه و علیهم السلام. در اینجا عباراتی را از عارف واصل، فقیه مجاهد، و کامل مکمل، امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- می‌آوریم از کتاب آداب الصلاة (ص ۲۸۶-۲۸۴)، که شکایتی است درمندان از دشمنان کینه‌توز اهل الله.

فائدة

"عبادت" را اهل لغت به معنای غایت خضوع، و تذلل دانسته‌اند، و گفته‌اند چون عبادت اعلی مراتب خضوع است، پس لایق نیست مگر برای کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعم و احسان را دارد، و از این جهت عبادت غیر حق شرک است. و شاید "عبادت" - که در فارسی به معنای "پرستش" و "بندگی" است - در حقیقتش بیش از این معنی که گفته‌اند مأخوذ باشد، و آن عبارت است از خضوع برای خالق و خداوند. و از این جهت، این طور از خضوع ملازم است با اتخاذ معبود را اله و خداوند، یا نظیر و شبیه و مظهر او، مثلا، و از این جهت، عبادت غیر حق تعالی شرک و کفر است. و اما مطلق خضوع بدون این اعتقاد یا تجزم به این معنی - و لو تکلفا - و لو به غایت خضوع برسد اسباب کفر و شرک نمی‌شود، گرچه بعضی انواع آن حرام باشد، مثل پیشانی به خاک گذاشتن برای خضوع. و این گرچه عبادت و پرستش نیست، ولی ممنوع است شرعا علی الظاهر. پس احتراماتی که صاحبان مذاهب از بزرگان مذهب خود می‌کنند با اعتقاد به آن که آنها بندگانی هستند که در همه چیز محتاج به حق تعالی هستند - در اصل وجود و کمال آن - و عباد صالحی هستند که با آن که مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نیستند، به واسطه عبودیت مقرب درگاه و مورد عنایات حق تعالی و وسیله عطیات اویند، به هیچ وجه شائبه شرک و کفر در آن نیست، و احترام خاصان خدا احترام او و "حب خاصان خدا حب خداست". و در بین طوایف اشد بالله و کفی به شهیدا طایفه‌ای که به برکت اهل بیت وحی و عصمت و خزان علم و حکمت از جمیع طوایف عائله بشری در توحید و تقدیس و تنزیه حق تعالی ممتازند، طایفه شیعه اثنی عشری است، که کتب اصول عقاید آنها - مثل کتاب شریف اصول کافی و کتاب شریف توحید شیخ صدوق رضوان الله علیه - و خطب و ادعیه ائمه معصومین آنها، که در توحید و تقدیس حق جل و علا از آن معادن وحی و تنزیل صادر شده، شهادت بر آن می‌دهد که چنین علومی در بشر سابقه نداشته و حق تعالی را هیچ کس مثل آنها تقدیس و تنزیه نموده پس از کتاب مقدس وحی الهی و قرآن شریف که به ید قدرت نگاشته شده.

مع ذلك که شیعه در جمیع امصار و اعصار از چنین ائمه هدای معصومین منزّهین موحدین، تبعیت نمودند و به برهان‌های روشن آنها حق را شناخته و تنزیه و توحید نمودند، بعضی از طوایف، که الحاد آنها از عقاید و کتب آنها معلوم است، باب طعن و لعن را بر این‌ها مفتوح و به واسطه نصب باطنی که داشته‌اند تابعین اهل بیت عصمت را به شرک و کفر منسوب نمودند.

و این در بازار معرفت و حکمت گر چه ارزشی ندارد ولی چون مفسده‌اش این است که مردم ناقص و عوام جاهل بی‌خبر را از معادن علم دور و به جهل و شقاوت سوق می‌دهد، جنایت بزرگی است به نوع بشر که جبران آن به هیچ وجه ممکن نیست. و از این جهت است که به حسب موازین عقلیه و شرعیّه جنایت و گناه این جمعیت قاصر جاهل بیچاره به گردن آن

بی انصاف هایی است که برای منافع خیالی چند روزه مانع از نشر معارف و احکام الهیه شدند و باعث شقاوت و بدبختی نوع بشر گردیدند، و جمیع زحمات حضرت خیر البشر را ضایع و باطل نمودند، و باب خاندان وحی و تنزیل را به روی مردم بستند. اللَّهُمَّ أَلْعَمَّ لَعْنَا وَبَيْلَا وَعَذَّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

شرح فصوص الحکم

II

شرح خطبه کتاب:

1.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْزَلِ الْحِكْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكَلِمِ بِأَحَدِيَّةِ الطَّرِيقِ الْأَمَمِ مِنَ الْمَقَامِ الْأَقْدَمِ وَ إِنْ اِخْتَلَفَتِ الْبَحْلُ وَالْمِلَلُ لِاخْتِلَافِ الْأُمَمِ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُبْدِيهِمُ، مِنْ خَزَائِنِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ، وَ بِالْقَلْبِ الْأَقْوَمِ، مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد از آن الله است، که نازل گرداننده است به تدریج حکمتها را بر قلبهای کلمهها با احدیت راه نزدیک از مقام اقدم هر چند اختلاف داشته باشند نملهها و ملتها به خاطر اختلاف امتها، و درود خدا بر مبدی همتها از خزائن جود و کرم، و با گفتار اقوم، محمد و علی آله و سلم.)

1.

علی قلوب الکلم: بر قلبهای کلمهها. یعنی نازل می فرماید و درخور می سازد حکمتها را در حد قلبهای کلمهها.

مُؤَيِّدِ الدِّينِ جَنَدِي فِي أَدَامَةِ سَخْنِ خُودِ فِي كِتَابِ "نَفْحَةِ الرُّوحِ وَ تَحْفَةِ الْفُتُوحِ" فِي مَوْرِدِ "قَلْبِ وَ اسْرَارِ أَنْ" چنين می فرماید: ... پس حقیقت دل نه روح تنهاست و نه نفس تنها، و نه آن مضغه صنوبری است که عرفاً دل می خوانند، بل که احدیت جمع جمیع قابلیات و خصوصیات روحانی و جسمانی و الهی و ذاتی است. فافهم هذا السر ان كان لك قلب أو ألقى السمع، يَزُرُّكَ اللَّهُ الْإِيمَانَ ثُمَّ الْأَحْسَانَ وَالشُّهُودَ وَ أَنْتَ شَهِيدٌ.

و چون حقیقت دل دانستی، بدان که این حقیقت مظهر تعین اول است اخیرا، و هو حقیقة الحقائق اولا و حرف الحروف و نقطة الدوائر و الخطوط، و مرکز المحيط الحقيقي. و روح قلب کمال قابلیت و حسن مواتات (موافقت، سازگاری، سازش) و قبول تام است، و سر قلب حق است که مستولی است بر عرش دل. و صورت دل عرفاً مضغه صنوبری است، و آن جسمانیت دل است، و صورت دل شخص انسان کامل است کشفاً و تحقیقا، و آن مضغه صنوبری است که از يك تجویف او روح طبیعی در جمله عروق وریدی روان است، و از تجویف دیگر روح حیوانی در جمله شراین [شرایین (رگهای جهنده)] علوا و سفلا ساری و جاری شود، و به صلاح او، صلاح جسد، و به فساد او، فساد جسد تماما منوط است. قال رسول الله- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- "إِنَّ فِي الْجَسَدِ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ" [همان در جسد گوشت پاره ای است که چون اصلاح شود، همه جسد اصلاح شود، و چون فاسد گردد، همه جسد فاسد گردد، آگاه باشید که آن همان قلب است]، و جمله اعمال که موزع و مقسم بر همه اعضا و جوارح است در صحت و سقم تبع دل است. چون دل را اصلاح کنی، خانه حقیقی خداوند را پاک گردانیده باشی. قال الله [- تعالی-] لداود، عليه الصلوة و السلم، " يَا دَاوُدُ فَرَعُ لِي بَيْتًا أَشْكُرُ فِيهِ" ای خلیفه برای من خانه ای پرداز که در آن ساکن شوم. یعنی دل که از نقوش حجابیت منقلب به حقیقت حق شود.

دل من کعبه حقیقی دان صورت کعبه سنگ بر سنگ است رسول خدای تعالی از خداوند خبر می دهد که حق می فرماید که: در آسمان و زمین نگنجیدم، و لیکن در دل بنده مؤمن پرهیزگار گنجیدم.

پاکی دل آن است که قطعا در دل، غیر حق را جای نباشد، و پرهیز از اغیار و صور غیریت کند. کما قال:

خلوت و اجلیت السوی عن مکانه فصادف قلبا خالیا فتمکننا

[[خالی گرداندم و بیرون راندم غیر از مکان او پس قلبی را خالی یافت، و در آن جای گرفت]]

چون نفوس کثرت کونی که ظاهراند، باطن شوند، و از باطن گم گردند، وحدت باطن ظاهر شود، ففنی من لم یکن و بقی من لم یزل. و کما قلنا ایضا:

لما تخلی عن سواه حقیقة حلّ التجلی من جمیع جهاته

[[چون خالی شد از غیر او به حقیقت جای گرفت تجلی از جمیع جهات آن]]

دل را اعمال اضعاف اعمال تمامت عمال جوارح است زیرا که هیچ عملی بی نیت محسوب و محتسب نیست. کما قال- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- "إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ". پس نیت در هر عملی که عاملی از جوارح عماله و قوی خواهد کردن عمل دل، و هی النیة با آن همراه باشد. چنان که اگر نیت اخلاص دل مقارن آن عمل نباشد، اعتبار نکنند. قال الله، تعالی، "وَوَقَدْ نُنَّا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا" (و متوجه شدیم بسوی آنچه کردند از کردار پس گردانیدیم او را ذره در هوا پراکنده).

پس در هر عملی اصل عمل دل است، و چنان که هر عضوی را عمل مخصوص است، و كذلك هر قوتی را از قوای روحانی و جسمانی عمل مخصوص چند دارد، و كذلك انسان را من حیث کلیته عمل کلی باشد به همگی اعمال. همچون نماز مثلا که بعد از شروع در آن هیچ عملی را سوغان نباشد، و كذلك روح را هم عملی کلی هست که به نسبت با او به جای نماز

است، و آن توجه و طلب مواصلت است با اصل. و كذلك سرّ را که حقّ متعین است در مظهریت دل نمازی است مخصوص با او، و آن دوام مشاهده و اتصال است به حق مطلق که حقیقت و اصل عین حقیقت اوست، و عقل را هم توجهی کلی هست جهت قبول و تعقل فیض قدسی و تجلی انسی که مستعلی است بر تجلی نفسی. و دل را هم عملی کلی است مخصوص که نماز اوست، و آن توجهی است احدی جمعی به احدیت جمع آلهی که در آن توجه جمله اعمال و عمال گم باشند. و حقیقت قلب به موجب حقیقت حقّ متقلب گردد بقبوله تجلیات الذات و الاسما و الصفات، و اطلاق کنه غیب الذات بمطلق حقیقت القابله الکلّیه فیسع الحقّ کما اراد و علم و علم. و این پنج توجه کلی از این پنج حقیقت که انسان احدیت جمع آن است حقایق پنج نماز است، و ششم ابداء غیبی است، و آن صلات حقیقت انسانیت است، و مواصلت او به حق به سرّ فردیت و وتریت. و صور مناسبات میان این توجهات و میان پنج نماز در کتاب الصلوة من کتاب الفقه مفرد نوشته آید به موجب و مقتضای ذوق کشف و شهود. ان شاء الله تعالی و الله یوفق و یؤید بنصره ینصرون و هو العلیم الحکیم.

وصل متمم:

[اندر احوال جوارح]

چون دل احدیت جمع جمع دارد مادام که تفرقه و کثرت را در او حکمی و اثری مانده باشد، او را دل نخوانیم، جهت انتقای احدیت. چون جمله تفرقه‌های او جمع پذیرد، و جمع او احدی شود و لایق و قابل احدیت جمع تجلی ذاتی و الهی و اسمائی باشد حینئذ قلب حقیقی و دل کلی و عرش لاهوت باشد. و طریق تحقق به آن آنست که همه غم‌ها را و مهمات را به یک مهم اهم باز آورد، و از همه اعراض کند، و عزم جزم و نیت صادق به ترک ما سوی الله و توجه کلی به همگی خود کند به حق، سبحانه و تعالی، فاعلّه عن قریب بجد علی جوده السابق لاحقا. و در این نیت و ترک، اهل حقّ بر اقسام و مراتباند: قسم اول را باعث بر آن رغبت باشد. و قسم ثانی را رهبت باعث باشد. و قسم ثالث را باعث محبت بحت و عشق محض [باشد] و نسبت و مناسبت خالص لا غیر و هر قسمی از این اقسام بر اصناف [باشند]. [پایان نقل] مؤیدالذین جندی درباره سرّ کلم در شرح فصوص خود (ص ۹۶-۹۵) چنین می‌فرماید:

و آن جمع کلمه است، و کلمه در عرف تحقیق هیئت اجتماعی حرفی است از حروف نفس رحمانی. و "کلم" در این بحث ما عبارت است از ارواح انسانی کمالی احدی جمعی متعین از تجلیات نفسی رحمانی به احدیات جمعیات حرفی کمالی الهی، قال الله- تعالی- "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ" (۳۵:۱۰ فاطر) (کلمه‌ها پاکیزه به سوی او بالا می‌رود)، یعنی ارواح طاهره، یا با معارج و انسلاخ از قانون طریقت خاصّ به خلاصه خاصّه اولیاء، یا بر نردبان عامّه در مرگ یا خواب "اللّٰهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ" (۳۹:۴۲ الزمر) (الله دریافت می‌کند نفس‌ها را) یعنی ارواح ناطق را "حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ" (۳۹:۴۲ الزمر) (هنگام مرگشان، و آن را که نمرده است) دریافت می‌کند در خوابش، و خدای تعالی در مورد مسیح- علیه السلام- فرمود که او "کلمه" ای (۴:۱۷۱ النساء) بود به خاطر روح الله بودنش.

و چون محل‌های تنزلات حکمت‌های الهی احدیت جمع قابلیت کلمه‌هایی است که جامع بین حروف عالم طبیعت و بین حروف عالم ارواح می‌باشند، انزال حکمت‌ها را بر قلوب کلمه‌ها قرار داد، به خاطر آن که کلمه در عرف عربی سه چیزی است که صحیح است اطلاق آن بر آنها، [اسم، فعل، حرف]....

و حکمت‌ها نازل نمی‌شوند و تعین نمی‌یابند مگر در احدیت جمعی کمالی، و ظاهر نمی‌شوند مگر با آن و در آن، نه بر مفرد مفرد از حیث لفظ و معنی، پس، فهم کن! برای همین، اضافه فرمود انزال حکمت‌ها را و اسناد داد آنها را به قلب‌های کلمه‌ها، نه بر [خود] کلمه‌ها، به خاطر آنچه در قلب‌هاست از احدیت جمعی الهی قابل حکمت‌های جمعی کمالی احدی به خاطر اختصاص این کتاب به ذکر خصوص مشارب اهل الکمال، "و الله یقول الحقّ و هو ینهدی السبیل" (۳۳:۴ الأحزاب) (و خداوند است که حقّ می‌گوید و اوست که راه را نشان می‌دهد).

خلاصه شرح: پس، حمد خدای تعالی راست که به تدریج نازل فرمود حکمت‌ها را بر قلوب کلمه‌ها. بلکه حمد خود همین است که متناسب با احوال قلب، که دائم در تقلّب و دگرگونی است، حکمتی را بر آن نازل می‌فرماید، چه حکمت قرار دادن هر چیزی است در موضعی که برای آن است.